

نوانس

یادداشتی بر کنسرت فرشید اعرابی در سالن میلاد

موسیقی تخصصی با امکانات غیر تخصصی محمدعلی لفته‌زاده

■ بیست و سوم اردیبهشت‌ماه، کنسرت گروه فرشید اعرابی در سالن اصلی همایش‌های برج میلاد تهران برگزار شد. فرشید اعرابی و گروه‌اش (نیما نوایور، فرزاد فخرالدینی، آرش مقدم و هادی کیانی) هنرمندان گرانقدر این مرز و بوم هستند و دو آلبومی که تاکنون در سبک هوی متال منتشر کرده‌اند مورد توجه بسیاری از هواداران این سبک قرار گرفته است. گذشته از نکات مثبت فراوان کنسرت یاد شده، مانند تسلط اعضای گروه به سازهای تخصصی‌شان، استقبال نسبتا خوب مخاطب خاص و حتی عام موسیقی از این کنسرت و... نقص بزرگ این رویداد هنری، ضعف سیستم پخش صدا بود که باعث شد صدایی معشوش و غیرواضح از سازها به گوش برسد. این عامل همچنین باعث نامفهوم بودن صدای خواننده (فرشید اعرابی) شده‌طوری‌که اشعار زیبای عباس روشن زاده و دو شعر عمیق مولانا که زینتبخش دو ترانه بود، در نواهای خشن گیتار الکتریک، محو شد. به هر حال برای اجرای یک قطعه پاپ (مانند اکثر هنرمندان گونه پاپ) نیازی به سیستم صوتی خیلی خاص یا امکانات سالیی پیچیده‌ای نداریم. اما وقتی هدف، اجرای قطعاتی در راک برای گیتار الکتریک، گیتار باس و درام است، سیستم پخش‌کننده صدا باید به گونه‌ای باشد که هر سازی جایگاه خود را در آهنگ نشان دهد. این موضوع در اجرای قطعات هوی متال و ترش متال بیش از پیش اهمیت پیدا می‌کند. ما در هوی متال با صدای دیستورشن سر و کار داریم و معمولا در اکثر گروه‌های این سبک، دو گیتار، همزمان صدای دیستورشن تولید می‌کنند، بنابراین اگر صدایی که با هم هماهنگ‌اند اما از جنس هم نیستند (یعنی دیستورشن، درامز، بیس و صدای خواننده) از هم تفکیک نشوند و هر کدام جایگاه مناسب خود را پیدا نکنند، گویی با ارکستری روبه‌رو هستیم که رهبر ندارد! نکته یاد شده نقص هنرمند نیست؛ بلکه به امکانات سالن اجرا و کیفیت آمپلی فایرها نیز مربوط می‌شود. زمانی که قبل از اجرای کنسرت برای بررسی صدا اختصاص می‌یابد نیز برای این منظور در نظر گرفته شده است.

موسیقی راک خود، گونه‌ای خاص در فضای موسیقی رسمی ایران امروز است. سبکی است که پتانسیل فراوانی برای بیان احساسات، رنج‌ها و شادی‌های ملت ما دارد. گونه‌های مختلف موسیقی متال نیز با ظرفیتهایی که دارند می‌توانند در صورت قرار گرفتن بر یک بستر فنی در خور، بیاتگر پیام هنرمند و صدای مخاطب او باشند.

بنابراین شایسته است هنرمندان و فعالان موسیقی راک کشورمان، به این نکات بیش از پیش توجه کنند. برای اجرای قطعاتشان از سالن‌هایی مناسب و امکانات پخش مطلوب استفاده کنند تا موسیقی، قربانی منافع صرفا اقتصادی نشود. سالی که اختصاصا برای برگزاری همایش ساخته شده است، هرچند بتواند در یک سانس کنسرت‌متال، تعداد افراد بیشتری را در خود جای دهد، اما احتمالا نمی‌تواند همین عده کثیر را که متحمل هزینه بلیت و رفت و آمد شده‌اند، کاملا راضی به خانه‌های‌شان بازگرداند. ما می‌توانیم یک سالان همایش با ظرفیت بالا را (به جای دو روز برای دو سانس با کیفیت)، برای یک بعد‌ازظهر اجاره کنیم و بدون توجه به امکانات این سالن، دو سانس دو ساعته را در قالب دو سانس یک‌ساعته به مخاطب عرضه داریم و از صرفه‌های اقتصادی کوتاه‌مدت این کار بهره‌مند گردیم؛ اما حداقل روی بخشی از مخاطب خاص، آثار نامطلوبی به جا گذاشته‌ایم که در حافظه درازمدت‌اش ثبت می‌شود.

حیف است قطعاتی که با ذوق و خلاقیت نوشته و با کیفیت مطلوب در استودیو ضبط شده‌اند، با کیفیت پخش نازلی برای مخاطب علاقه‌مند، اجرا شوند. محبوبیت بسیاری از هنرمندان به کیفیت اجرای آثا‌رشان در اجراهای زنده وابسته است. در اجرای زنده است که هنرمند می‌تواند مخاطب هنرش را از نزدیک ملاقات کند و با وی ارتباط دو سویه برقرار کند؛ چه، مخاطب نیز در چنین فرصتی به ابراز علاقه و نظر در مورد آثار هنری، می‌پردازد. موسیقی هنری است که باید با اجرای زنده کیفی همراه باشد تا به دل بنشیند و هرگز از یاد نرود.

اما با همه این تفاسیر، کنسرت روز جمعه گروه فرشید اعرابی ثابت کرد که موسیقی متفاوت نیز مخاطب جدی خاص خود را دارد.



یک‌سال پس از انقلاب اسلامی در ایران در ده‌ای دورافتاده نزدیک دژ اسطوره‌ای رودخان گیلان در خانواده‌ای کشاورز پا به هستی نهاد. چ� چند زندگی بر این خانواده روستایی سخت گرفته بود اما او آموخته بود، به جای هراسیدن از سختی‌ها با آنها پنجه بیفکند و رودرویشان بایستد. همین مشق، او را بر انگیزت تا بیش از آنکه به درد بیندیشد، راه درمان بنمایاند و از این‌روست که از زبان مرغ سحر به جای نالیدن از غم و شکوه از جور زمان، نغمه‌های شادمانه و مبارزه با پیدادگران می‌سراید. از هشت سالگی رو به نقاشی آورد و ۱۰ سالگی، چکامه‌سرایی را آغازید. هنر آوازی‌اش زمانی شناخته شد که پسان چاووشی‌خوانان کهنسال در شب‌های نزدیک به فرار آمدن نوروز برای همسایگان‌ش، نوروزی خوانی می‌کرد. اما روستای کوچک «احمد سرگوراب» کجا و روح بلندپرواز جوینده او کجا؟! به رشت رفت تا در هنرستان آن شهر، کوشش‌های هنری‌اش را بی گیرد. با توشه‌ای که از آنجا به دست آورد، راهی پایتخت شد تا در دانشگاه، موسیقی بخواند. پرداخت شهر به دانشگاه او را واداشت تا دست به هر کار شرافتمندانه‌ای بزند. از فروش نقاشی‌هایش و دست‌فروشی در کنار خیابان‌های تهران گرفته تا کارگری و بیک موتوری و کارتن‌خوابی؛ اینها، آن سختی‌هایی است که او تجربه کرد و خم به ابرو نیآورد؛ چرا که ایمانی استوار در دل و آرزمانی بزرگ در سر داشت. اندک‌اندک به انجمن‌های ادبی راه یافت و در این مسیر با بزرگانی چون دکتر علی‌قلی محمودی‌بختیاری، استاد محمود طیار، استاد علی‌اکبر براتی و استاد هوشنگ ابتهاج (سایه) آشنا شد. آنان از ورای هنر خنیاگری، دانش و اندیشه‌هایش را در ادب پارسی و عرفان ایرانی ژرف‌تر کردند و از او خنیاگری ساختند که ادامه‌دهنده راه امشگران بزرگ این سرزمین، چون باربد و نکبسا باشد. ۲۴ سال بیش نداشت که با این توشه‌های گران‌بار، گروه مستان را راه‌اندازی کرد و برای مردم ایران خواند و از آنجا که آنچه از دل برآید، لاجرم بر دل نشیند، بسیار زود در دل‌های ایرانیان هنردوست خانه کرد. پیشباز بی‌ماند از اجراهای او در درون و برون ایران، نشانه ژرفنای اندیشه اوست؛ اندیشه‌ای جهانی که برآمده از دل فرهنگ ایران است. سخن از پرواز های آهنگساز، چکامه‌سرا، خواننده و سرپرست گروه مستان است. او که هنر شیدن کارهایش برای ایرانیان تازه، خنیا رودکی، میهن‌پرستی فردوسی، خرافه‌ستیزی خیام، خردگرایی ناصرخسرو، عرفان مولانا، رندی حافظ، طنز عبید، آزادی و آزادی‌خواهی عارف و شور و شیدایی علی‌اکبرخان شیدا را یک‌جا جلوه‌گر می‌کند. از همای تاکنون، ملاقات با دوزخیان، این چه جهانیست؟ سرزمین بی‌کran، پروردگار مست، بجب گل آلودی، مهباره، سرباز، اپرای موسی و شبان و مرغ سحر ناله سر مکن که دو کار آخر به همراه هنرمند پر آواز، شهداد روحانی بوده، به دست علاقه‌مندان رسیده است. در یکی از روزهای بهاری به دیدن‌ش در یکی از محله‌های میانی تهران رفتیم. آنچه در پی می‌آید، حاصل این دیدار است.

دغدغه و هدف پرواز های از راه‌اندای گروه مستان

■ **گروهی جوان با میانگین سنی نزدیک به ۳۰ سال – چه بود؟**

دغدغه من از یکسو، این بود که سخنی گفته شود که تاکنون در موسیقی ما بر زبان رانده نشده است و از سوی دیگر، چون در زمان‌های زیست می‌کنیم که جامعه ما یک جامعه بسیار دغدغه‌مند است، این دغدغه‌ها باید در کارهای ما نمود یابد؛ چرا که هنرمندان، زبان گویای جامعه‌خویش‌اند.

■ **پیشباز مردم از گروه مستان، ایمان مرا به درستی راهی که می‌رویم، صد چندان کرد. ما نیز همواره تلاش کرده‌ایم که بهتر از گذشته‌های پیشین، هستی‌ها و کاستی‌ها خود را بشناسیم، سخنان متنفذان دلسوز را به دیده بگیریم و آنی شویم که بتواند نمادی از فرهنگ ایران باشد.**

یگانگی شعر، موسیقی و آواز از سنت‌های کهن موسیقی ما ویژه ایران‌زمین است. آیا مستان، برآمده از چنین سنت‌خنیاگری‌است؟

آری، چنین است. از ایران باستان که بگذریم، پس از اسلام، رودکی، فارابی، مولوی، حافظ و بسیاری دیگر، چنین شیوهای داشتند. از همان روزگار نیز می‌توان به عارف و شیدا اشاره کرد. از چند سده پیش به این سو، در اروپا نیز موسیقی و ادبیات با هم خلق می‌شوند چرا که هر ادبیاتی، موسیقی خودش را دارد. من نیز تلاش کردم، ادامه‌دهنده چنین سنتی باشم. **اندک‌اندک کارهای تازه شما شکل اپرا به خود می‌گیرد، مانند اپرای «موسی و شبان» و اپرای «عشق و عقل و آدمی».** آیا دلبستگی و تجربه‌های شما در حوزه‌های گوناگون هنری مانند ادبیات، موسیقی و نمایش، شما را به این سمت سوق داده یا مساله دیگری در میان است؟

چیزهای دیگری در میان است. شوربخانه، موسیقی توانمند ما در تصنیف و تکنوازی خلاصه شده است و اپرا – آنچنان‌که باید و شاید- بنا به دلایلی در ایران نیست. البته بزرگانی چون میرزاده عشقی، احمد پژمان، حسین دهلوی، لوریس چکنوازیان و... کارهای ارزنده‌ای کرده‌اند که برخی اجرا شده است و برخی دیگر، خیر. اما در اروپا اپرا بخش مهمی از موسیقی آنهاست. اروپاییان به اپرا، بسان موسیقی ملی که برساننده غرور ملی‌شان است، نگاه می‌کنند. در این میان، همه تلاش من این است که ایرانیان را بیشتر با اپرا آشنا کنم و سطح فرهنگ موسیقایی مردم را بالاتر ببرم و همچنین موجی میان موسیقیتان ایرانی و حتی آیندگان ایجاد کنم تا آنان نیز به اپرا توجه بیشتری نشان دهند.

من برآنم تا کارهایم برآمده از فرهنگ ایران باشد و چون چنین است، مردم اشتیاق زیادی برای این کارها نشان می‌دهند. پیشباز مردم از اپرت «موسی و شبان» بی‌مانند بود. من این اپرت را با الهام از موسیقی کلاسیک اروپایی و با اندوخته‌هایم از موسیقی ملل‌مان و تعزیه نوشتم. در اینجا باید اشاره کنم که اگر اپرا را ترکیبی از

گفت‌وگو با پرواز همای، خواننده و سرپرست گروه مستان میدان خالی مانده است

نیلوفر احمدپور-مسعود لقمان



سه هنر ادبیات، نمایش و موسیقی بدانیم، طبعاً تعزیه نیز نوعی اپرا به شمار می‌آید.

درونمایه اپراهایی که می‌نویسید – از لحاظ ادبی، نه موسیقایی چیست؟

برای نمونه در اپرت موسی و شبان با الهام از فضای روز جامعه ایران، چهار بیت از داستان موسی و شبان مولانا را برداشتم و ادامه شعر را خودم گفتم و در پایان بخشی را که برآمده از جهان‌بینی‌ام است، افزودم. در اپرای «عقل، عشق و آدمی»، داستان برپایه جنگ میان این سه، از کودکی تا پیری است.

درباره این اپرا بیشتر می‌گویید؟

این اپرا که الهام‌گرفته از ادبیات کهن پارسی است، بخش‌هایی از زندگی آدمی را روایت می‌کند.

این اپرا، کشاکش عشق و عقل است که مسیر زندگی آدمی را تعیین می‌کند. در اینجا، «عقل» در مفهوم عربی‌اش مراد است و مراد از «خرد» در مفهوم ایرانی‌اش نیست. این عقل که سویه محافظه‌کارانه و مصلحت‌اندیشانه دارد، برابر عشق که سویه ا خودگذشتگی و تاب‌آوردن بر این سختی‌ها و شکنجه‌ها را دارد، می‌ایستد. این اپرا می‌خواهد نشان دهد که آدمی برای رسیدن به آرمان‌هایش باید تلاش فراوانی کند و از خود و حتی جانش نیز بگذرد تا در جانش، فروغ شناخت یا نور معرفت رخ بنمایاند.

■ **پس این اپراها برگرفته از عرفان ایرانی و حکمت سحرآنی است؟**

آری، اما در پیوستگی با جهان امروز و در راستای کمک به خودشناسی آدمیان است.

در کارهای شما نوعی جهان‌بینی عرفانی که برآمده از فرهنگ ایران است به چشم می‌خورد. جهان‌بینی که شادخوازی و شادنویزی

این جهانی، خرافه‌ستیزی و تعبدگریزی، آزادی و آزادی‌خواهی، پیدادستیزی و بی‌آزاری در آن موج می‌زند. حال با توجه به آنچه تاکنون از شما دیده و شنیده‌ایم و این دغدغه را احساس کرده‌ایم، از دیدگاه شما رابطه موسیقی با ادبیات و فلسفه چگونه باید باشد؟

موسیقی، اثرگذارترین ابزار در ارتباط با مردم و رساندن پیام‌هاست، بنابراین این شود و باید از موسیقی برای گسترش ادبیات اندیشه‌مند و جهان‌بینی والا و انسان‌محورانه در جامعه سود جست.

■ **در این میان، رابطه هنرمند و زبان چیست؟ این پرسش را از آن رو می‌پرسیم، چون می‌دانم شما از آن دست هنرمندانی هستید که به زبان پارسی حساسیت ویژه‌ای دارد.**

من امیدوارم روزی بتوانیم، تنها به پارسی سخن بگوییم. این کار هر چند ساده است اما نیاز به تمرین دارد.

■ **گزینش این سبک از سوی شما، برای توجه‌دادن دوستداران تان به اهمیت زبان پارسی است؟**

آری، چنین است. من دلم می‌خواهد آنهایی که به کارهایم علاقه‌مندند به زبان پارسی نیز اهمیت بدهند. اکنون بسیاری از سیراندگان جوان که مایل‌اند شعرهای‌شان را بخوانم بر پایه دو پیش‌شرط من که

گفت‌وگو با پرواز همای، خواننده و سرپرست گروه مستان میدان خالی مانده است

نیلوفر احمدپور-مسعود لقمان

مخالفان از ۱۶ نفر بیشتر نمی‌شود! اما بازگردم به پرسش شما. در پاسخ باید بگویم، همه اعضای گروه ما از نسل امروز ایران هستند و دغدغه‌های نسل امروز ایران را بازتاب می‌دهند. ما مستقیم به سراغ مولوی، سعدی، حافظ و... نمی‌رویم، بلکه غیرمستقیم با بهره از زبان و اندیشه‌های آنان، دغدغه‌های امروز جامعه ایران را می‌نمایانیم. شنونده موسیقی سنتی ایرانی، سخن تازه‌ای می‌خواهد و از این همه تکرار مکررات، خسته و بیزار است. من چکامه‌هایی را که آگاهانه این نیازها را درپایند و به آنها پاسخ گویند، مردم نیز به آنان بها می‌دهند و بدون اینکه بخواهند به سوشیان می‌روند. چنین است، آن جوان ایرانی که پاپ، جاز، راک، پ.پ.و. گوش می‌کند به مستان نیز مشتاقانه گوش می‌سپارد.

■ **حال، شما وضعیت کنونی موسیقی ایرانی و آینده آن را چگونه می‌بینید؟**

ببینید، نسل ما با شنیدن کارهای استاد محمدرضا شجریان، استاد شهرام ناظری، استاد حسین علیزاده، استاد پرویز مشکاتیان، استاد محمدرضا لطفی و دیگران به سوی این موسیقی آمد. نسل ما نیز بل عبور آیندگان به سوی این موسیقی خواهد بود. در این میان، مهم نیست که این خواننده من هستم یا سالار، عقیلی است یا علیرضا قربانی و دیگران. مهم این است که مردم به سوی این موسیقی بیایند.

فراموش نکنید رشد موسیقی به پیشرفت جامعه بستگی دارد. جامعه‌ای که از لحاظ فنآوری، صنعت و تمدن عقب‌مانده است، خب طبعاً موسیقی‌اش نیز چنین عقب‌ماندگی‌ای را دارد؛ چرا که اینجا، تعزیه‌روان، به هم پیوسته‌اند. البته این را نیز بیفزایم که اگر اینجا رشد هم کنند باز ما مشکلاتی دیگری در موسیقی داریم که جزو فرهنگ‌مان شده و آن خودبینی، نپذیرفتن ایده‌های دیگران و باورنکردن یکدیگر است. تا هنگامی که احترام‌نگداشتن به یکدیگر، انگرنی و اتحادنداشت، سرلوحه رفتار هنرمندان ما باشد، ما رشد نمی‌کنیم. ما موسیقی‌دانان برجسته‌ای داریم، اما درعای که نمی‌توان آنان را در کنار یکدیگر نشانند. خب! این رفتارها به موسیقی ما ضربه‌های هولناکی زده است و می‌زند.

■ **اینجاست که بایستگی آسیب‌شناسی فرهنگ ایرانی، روشن می‌شود؟**

مواقف، ما باید به آسیب‌شناسی تاریخ و فرهنگمان بپردازیم. اگر آسیبی نبود، اکنون اینجا‌یی که هستیم، نبودیم. ایرانیان بیشتر رویه‌روی هم بوده‌اند تا در کنار هم. ما هر گاه آدمیم و در کنار هم حرکت کردیم، نگاه رخدادی رخ خواهد داد. برای نمونه اگر من با شما مخالفم دلیل ندار، رویه‌روی شما بایستم یا از شما فاصله بگیرم، مایل می‌باشم باید در کنار هم حرکت کنیم. اگر مخالفت و موافقت در راستای یک هدف مشترک باشند و نگاه نیز بتوانیم در کنار هم حرکت کنیم، آن هنگام است که پیشرفت می‌کنیم. در موسیقی نیز چنین است. من موسیقی‌دانانی می‌شناسم که به هیچ روی، یکدیگر را قبول ندارند و کار یکدیگر را نادرست می‌دانند! به باور من، اگر کسی تازه به موسیقی گام می‌نهد و طبعاً اپرا‌هایی هم دارد باید این اشکال‌ها را به خود خشت و جویی‌هایش را به مردم. تا نقاط قوت تقویت شود. اما شوربخانه در سرزمین ما همه چیز وارونه است و همه به دنبال نقطه ضعف‌های یکدیگرند تا همدیگر را از میدان به در کنند. این گونه است که میدان خالی مانده است.

■ **یکی از مهم‌ترین کارهای آتی شما، برنامه‌ای جهانی برای پاسداشت جانداران و محیط‌زیست است. شما برای این مشکل بزرگ انسان سده بیست‌ویکم، چه کاری می‌توانید انجام دهید؟**

ما باید به زمین بسان مادر که به آدمیان پناه داده است، بنگریم. این بخشی از مفهوم سپندارمذ در فرهنگ ایران است. ما هر روزه، بیننده سیل، زلزله، توفان، سونامی، آتشفشان و سایر بلایای طبیعی در گوشه‌ای از این کره خاکی هستیم. من گمان می‌کنم، زمین از رفتار آدمیان که او را به نابودی می‌کشانند و محیط‌زیست را تخریب می‌کنند، بسیار خشمناک است و این‌گونه خشم و بغض خود را برroz می‌دهد.

ما باید این اندیشه افتاد که از هنرمندان بزرگ سراسر گیتی دعوت کنم و از آنان بخواهم که زبان زمین باشند تا با اجرای یک کنسرت جهانی به زمین بگویم خشمگین نباش. ما که فرزندان توایم، پیامت را به جهانیان می‌رسانیم و به جای تو از مردم جهان می‌خواهیم که به تو بها دهند و با تو مهربان باشند تا از خشم تو کشته شود. این کار یک برنامه پنج‌ساله است و برای این امر، تاکنون به همه قاره‌های جهان سفر کردم و به جاهای بسیار دیگری که زمین در آستانه نابودی است نیز سفر خواهم کرد.

من می‌خواهم صدای پرندگان مهاجری باشم که به هنگام سفر شکار می‌شوند. به کنار اقیانوس‌ها می‌روم و ساعت‌ها به موج‌هایی که می‌خواهند زمین را ببلعند و از این ناتوان‌اند و چاره‌ای جز بازگشتن ندارند، خیره می‌شوم تا درایم، چرا اینقدر به زمین حمله می‌کنند و چه را می‌خواهند به تصرف خود درآورند. گویا دریا می‌گوید، این زمین حق من بوده؛ چون روزی سرشراز از من بوده و اکنون خشکی آن را به تصرف خویش درآورده است. از فرار آتشفشان‌های بزرگ با هلی کوپتر سفر کردم تا دریابم این غرش برای چیست؟ به آتش ناگارا، نگرینستم تا ببینم چه پیری در آب‌های خروشان‌ش موج می‌زند. با کشتی به میان دریاها رفته‌ام و روزها و شب‌ها در آنجا مانده‌ام تا ببینم این آب از چه سخن می‌گوید و چه پیامی در موسیقی موج‌هایش نهفته است.

امیدوارم بتوانم همه این پیام‌ها را در کنار هنرمندان برجسته سراسر جهان به زبان موسیقی بیان کنم تا زبان زمین بشنوم و این کوچک‌ترین کاری است که می‌توانیم برای مادر خود انجام دهیم.

عکس:میدان نیلوفر احمدپور

یاد

برای ۹۰ سالگی استاد جلیل شهناز شاهناز موسیقی ایرانی فرشید غضنفرپور

■ ۹۰ ساله شدی پسر شعبان‌خان، مبارک و مبارک‌مان باشد حالا دیگر پدرت ن‌وی همه این سال‌هایی که نبوده، فهمیده که از میان حسین و علی و جلیل پسر آخرش بود که همه مضراب‌ها را دزدید و اکنون خوش نشسته بر قله‌ای که هر کدام از تارنوازان که سهل است هر کس از اهالی موسیقی بخواهد عطفش را درک کند، کلاه از سرش می‌افتد. از بس که جلیش بالا نشسته است. حالا آخرین بازمانده خاندان شهناز ۵۴ سال است دل از نصف جهان کنده و مقیم پایتخت شده که اصفهان کوچک بود با همه نصف جهان بودنش برای درانه شعبان خان و طهران لاقل گراند هتلی داشت برای اهل هنر تا جلیل جوان دل از محفل گرم خانه حبیب شاطر حاجی بکند و نوازنده ارکستر حسین خان یاقی باشد. صدای تار شهناز سال ۱۳۳۶ از رادیو ایران درآمد. تاری که به خلاف آمد عادت رنگ و بویی نداشت از مکتب فراهان و با این حال سخت دلربای می‌کرد از شنونده ایرانی که تازه ۱۷ سال بود وارد عصر رادیو شده بود و شهناز مقتضیات این رسانه و روزگار نو را به فراست دریافت که لطیف می‌نواخت و پرکرشمه، به غایت دلربا. شهناز را از پایه‌گذاران تارنوازی نوین می‌توان دانست؛ تارش نه به ریزها و مضراب‌های مسلسل داشت و نه در چهار مضراب‌هایش اثری از پایه‌های ثابت که رسم آن سال‌ها بود ومانده از روزگار قاجار و همین بود که بیرون سنت را به خشم آورد تا جهد کند به جد که شهناز را نبینند.

جوانی از اصفهان آمده وامدار هیچ‌کدام از اساتید پایتخت نباشد، هر چه اندوخته از میراث پدر و برادر، فراهانی‌ها که هیچ محضر صبا را هم درک نکرده و اینچنین اعجوبه! تنها همین که در ۱۴ سالگی در کنسرت تاج اصفهانی و علی‌اکبرخان شهنزاری همان کنسرتی که تاج به اصفهان روش را در آن خواند، جلیل نوجوان کنار دست علی‌اکبرخان بزرگ ضرب گرفت و ماشاء‌الله بود که از همان علی‌اکبرخان بی‌گناهی می‌شد. پس خواستند تو را ندیده بگیرند و جوان‌ترهای‌شان تکنیک نوازندگی‌ات را خواستند دست‌انویز کنند، در جشن هنر شیراز جلو چشم همه با مضراب و سیم چنان کردی که تجودی دست را بگیرد که آقاجان بس است دیگر تنبیه بس است.

اواخر دهه ۴۰ مرکز حفظ و اشاعه موسیقی شروع به کار کرد چشم به شیوه و راه پیشینیان داشت و آرم‌اش بازگشت به خویششتی که گویی تنها از سنت قاجار بیرون می‌آمد، نمد از مضراب‌های سنتورهای‌شان درآورند که بدعت می‌دانستند و به رسمی که می‌گفتند از پیشینیان است، نشسته بر زمین می‌نواختند میدان نوازندگی اش عرصه مکتب‌تاری تربیت‌شدگان مرکز حفظ و اشاعه موسیقی و سایه ابتهاج که بر ریاست رادیو سنگینی کرد، عرصه تنگ تَرک شد بر شهناز و عبادی و کسبای و دیگری که از حفظ و اشاعه نبودند، جوان‌ترهایی که سلیقه در آستین داشت، میدان‌دار شدند، سری پرسودا داشتند و طبعی آتشین حفظ و اشاعه اینها از نسل جوان بودند و شیوه نوازندگی قدیمی‌ترهایی چون شهناز را سبک می‌شمردند. حدود سال ۵۴ تلویزیون ملی ایران فیلمی ضبط کرد به نام «ستانان موسیقی ایرانی» که نوازندگان و اساتید همه هستند؛ حسین‌خان تهرانی از شیوه تنبک‌نوازی‌اش می‌گوید و آن ریتم معروف یکصد و بیسو پنج، یکصدوبیسو پنج که تکرار دوباره و دوبارهای می‌دلست برای ضبط صدا با تکنولوزی جدید، آقا حسن حضورش فمضل تر است در یک نواز، با جوا و لیلی و خلیش که دور حوض حیاط بازی می‌کنند و رضوان خامش پهلوی دست‌خاوند نشسته و خاوند نی از نی گوید که به روزگار ناب چگونه بود و آقا حسن کسبای با میراث ناب چه کرد خداوند آن روز در آمد دشتی زد به سبک نایب و به سبک خودش هنوز در خاطرم هست که چشم‌های‌مان طاقت نیاورند آب در کاسه نگرداند، علی‌اکبرخان شهنازی هم هست و تار می‌نوازد «ماشاء‌الله»، اصغر بهاری با زنگ خسته نوای کمانچه از دای‌اش می‌گوید و سیم‌هایی که خودش به ساختمان کمانچه اضافه کرد و باز از شهناز در آن فیلم خبری نیست انگار اراده‌ای عمداً می‌خواستند، تا از او اسمی نباشد و جایی که بزرگان همه نشسته‌اند، نام شهناز ننشیند.

اما گذشته از همه اینها امروز ۹۰ ساله شدی پسر شعبان‌خان؛ مبارک‌مان باشد و امید که در کنار صدیق خاتم ۱۲۰ساله شوی.

